

● بهداشت روانی کودکان استثنایی

ابعادی از آن، باید مورد پژوهش قرار گیرد. لذا، بحث در زمینه کودکان استثنایی را به دو بحث مربوط به کودکان باهوش و کودکان عقب افتاده خلاصه می کنیم:

۱- کودکان پر استعداد

کودکانی که در تست هوش «استانفورد-بنیه»، دارای ضریب هوشی ۱۴۰ به بالا هستند کودکان «پر استعداد» نامیده می شوند. این دسته از کودکان، ظرفیت و استعداد پیشرفت زیادی را دارا هستند؛ ولی نمی توان گفت که آنها لزوماً، خود به خود موفق خواهند شد؛ زیرا موفقیت - یعنی تحقق استعداد و توان - این کودکان، به عوامل مختلفی مربوط می شود. این گروه از کودکان، خود به دو دسته تقسیم می شوند؛ یک دسته آنها یکی که حدود بهره هوشی آنها، از ۱۴۰ تا ۱۷۰ است و دسته دیگر، کسانی که ضریب هوشی آنان متجاوز از ۱۷۰ است. برای این دسته اخیر، اصطلاح نابغه^۲ بیشتر صدق می کند.

کودکان استثنایی، کودکانی هستند که ضریب هوشی آنان پایین تر از حد نرمال و یا بالاتر از حد طبیعی است. در ابتدا، باید گفت تعداد افرادی که از حد متوسط هوشی فاصله زیادی دارند محدود است. مثلاً در حالی که بهره هوشی^۱ ۶۸ درصد از کل جمعیت، میان ۱۱۶-۸۴ است فقط یک درصد از جمعیت، ضریب هوشی بالاتر از ۱۴۰ و ۲ درصد ضریب هوشی پایین تر از ۶۰ دارند. در واقع جمعاً در جامعه تنها ۳ درصد، افراد استثنایی - یعنی با بهره هوشی بالاتر یا پایین تر از حد طبیعی - وجود دارد.

مسائل مربوط به کودکان استثنایی، بسیار وسیع بوده و هنوز ابعاد کامل آن، از نظر علمی روشن نشده است. به عنوان مثال، به درستی نمی دانیم کدام گروه از کودکان استثنایی خلاق^۳ هستند. تعریف خلاقیت هنوز به درستی روشن نیست و نیز، در مورد نحوه سلوک و رفتار با این کودکان بحثهای مفصلی وجود دارد که



آنان تحقیقات دقیقی انجام نگرفته است و به همین دلیل، نیاز فراوانی به تحقیق در مورد چگونگی رابطه میان ثبات عاطفی و نبوغ وجود دارد.

مشخصات و ویژگیهای کودکان پرهوش

در سالی که یک کودک متوسط، در یک سالگی معمولاً بیش از دو لغت را یاد نمی‌گیرد بسیاری از کودکان پرهوش تعداد ۱۵ - ۱۰ لغت را در آن سن یاد گرفته‌اند. بهترین معیار برتری عقلی کودک در دو سال اول زندگی، تعداد لغات یاد گرفته شده است. تقریباً نیمی از این کودکان، قبل از ورود به دبستان قادر به خواندن هستند. آنها در موقع ورود به دبستان، اطلاعاتی دارند که مطابق با معلومات کودکانی است که در سال سوم یا چهارم به تحصیل مشغولند. چون ریاضی، از خواندن مشکلتر است بنابراین کودکان پرهوش، معمولاً قبل از ورود به مدرسه مهارت کافی در آن ندارند. معمولاً کودکان پر استعداد، در مدرسه

افرادی که از نظر هوشی تا این اندازه با سایرین تفاوت دارند معمولاً، دچار گرفتاریها و مشکلاتی خواهند شد. اگر چه، تعداد نوابغ بسیار کم است ولی آنها، مسئولیت بزرگی برای پیشرفت بشریت به عهده دارند و اجتماع باید به هر نحو ممکن از هوش سرشار آنان استفاده کند.

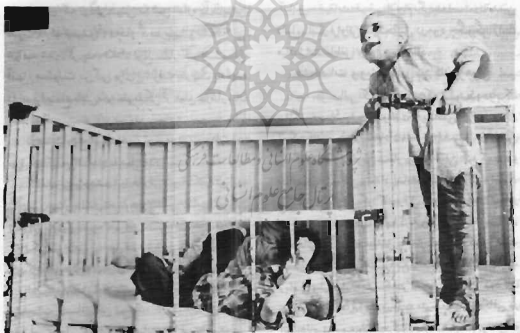
در بیست و پنج سال اخیر، تحقیقات دامنه‌داری در مورد کودکان پر استعداد به عمل آمده است. کاملترین پژوهشها را «ترمن» و همکارانش در کتابی چهار جلدی تحت عنوان «مطالعات ژنتیکی نابغه»^۵ تدوین نموده‌اند. این تحقیقات نشان می‌دهد که یکی از عوامل شاخص در مورد نوابغ، این است که کودکان «پرهوش»، دارای اولیای هوشمند هستند. این پژوهشها، اطلاعاتی در مورد پیشرفت درسی و مشخصات جسمانی این نوع کودکان در مدرسه ما قرار داده است؛ ولی درباره مشخصات عاطفی و اجتماعی

به خوبی از عهده فهم دروس خود برمی آیند و اغلب، در درک مطالب از دیگران برجسته ترند؛ ولی بهره تعلیماتی آنها، اغلب پایین تر از بهره هوشی آنهاست. این فرق، شاید بیشتر مربوط به عدم کفایت مدرسه در تطبیق دروس با میزان استعداد این کودکان باشد. این موضوع، بخصوص در کودکان نابغه - یعنی آنهاييکه بهره هوشی بالاتر از ۱۷۰ دارند - مشاهده می شود.

در پژوهش «ترمن» نشان داده شده است که تقریباً اکثر کودکان پر هوش، در خانواده هایی پرورش یافته اند که پدران آنها تحصیل کرده و دارای شغل تخصصی بوده اند. در این موارد، موقعیت و شانس کودک برای به دست آوردن همفکری و همکاری از طرف اولیا زیاد است. تعدادی نیز در خانواده های متوسط و پایین تر از متوسط تربیت شده اند؛ در چنین وضعیتی، کودک و اولیای او احساس محرومیت می کنند و اولیا، بدین جهت احساس ناکامی خواهند کرد که در قبال کودک نابغه خود گنجج شده و حتی گاهی، احساس حقارت هم می نمایند. برای اولیا، گاهی مشکل است قبول کنند

که بچه ده ساله آنها، بیشتر از آنان می فهمد. این کودک کان زیاد سؤال می کنند؛ پدر و مادر را خسته می کنند؛ تحرک و جنبش آنها زیاد است؛ در مورد هر چیزی کنجکاوی می کنند؛ آرام نمی نشینند؛ به همه چیز ورمی روند و گاهی از سر کنجکاوی اشیا و وسائل را خراب می کنند و مورد خشم و بی مهری پدر و مادر قرار می گیرند. هر کودک پر هوش که به نحوی مورد قبول اولیای خود نباشد در همان اوان کودکی، احساس تنهایی و بی مهری می نماید.

کودکان پر هوش، اغلب در مدرسه دچار اشکالات متعددی خواهند شد. سرعت و میزان یادگیری و پشتکار کودک پر استعداد، از سایر همکلاسان خود بهتر و بیشتر است، به همین دلیل، از تکرار مطالب در کلاس خسته می شود و یا خیلی از مطالب ارائه شده در کلاس را می داند ولی مجبور است کلاس را تحمل کرده و آرام بنشیند؛ همین موضوع ممکن است سبب شود که کودک بسیار باهوش، از تحصیل آزرده شود و این بی علائگی باعث شود که نتواند در امتحانات به درستی سوالات را



بأسع داده و نمرات خوبی داشته باشد.

معمولاً استعداد گرفتار شدن به اختلالات شدید روانی را بیشتر دارند.

۲- کودکان عقب افتاده

این کودکان، از حد متوسط گنجایش یادگیری نیز بی بهره‌اند. این گونه افراد، با مشکلات فراوانی مواجه خواهند شد؛ زیرا استعداد تطبیق آنها با مسائل متغیر زندگی کم است.

این افراد به سه دسته عقب مانده ذهنی خفیف^۶، عقب مانده ذهنی شدید^۷، عقب مانده ذهنی بسیار شدید^۸ تقسیم می‌شوند. ضریب هوشی از ۷۰-۴۰ مربوط به عقب مانده‌گی ذهنی خفیف می‌شود. افراد عقب مانده ذهنی شدید، دارای ضریب هوشی ۴۰-۲۰ هستند و افرادی که دارای عقب مانده‌گی ذهنی بسیار شدید هستند دارای ضریب هوشی کمتر از ۲۰ می‌باشند.

رشد عقلی افراد دارای عقب مانده‌گی بسیار شدید، تا حد هوشی یک فرد سه ساله می‌باشد و معمولاً سن عقلی آنها از هشت سالگی تجاوز نمی‌کند. آنها، هیچگاه قادر به نوشتن و خواندن نخواهند بود و تکلم آنها در حد

اغلب کودکان باهوش در سیستم تعلیم و تربیت، به علت عدم آگاهی آموزگاران از مسائل مربوط به کودکان پر استعداد، دچار مشکلاتی خواهند شد که راه حل این مسئله نیز آسان نمی‌نماید.

آیا بهتر است این کودکان را از همسالان خود جدا کرده و در مدارس خاص مورد تعلیم و تربیت قرار دهیم؟ و یا در همان مدرسه و کلاس باشند ولی کارهای اضافی و استثنایی برای آنها انجام گیرد؟ یعنی متون درسی و نوع تعلیم، با استعداد و سرعت یادگیری آنان تطبیق داده شود. کدام یک از این دو روش، علمی تر و با مشکلات موجود در سیستم تعلیم و تربیت کشور ما سازگار است؟

صراحتاً باید گفت که در کشور ما، با این کودکان ناشناخته می‌مانند و یا به علت عدم برخورد صحیح با آنان در خانه و مدرسه، دچار مشکلات متعدد عاطفی شده و از نظر درسی نیز استعداد خود را به درستی نمی‌توانند نشان دهند؛ به همین دلیل ممکن است بچه‌هایی پر مشکل و ناسازگار جلوه نمایند. مسأله رابطه میان هوش زیاد و ناسازگاری عاطفی هنوز به طور قانع کننده‌ای حل نشده است. بعضی از تحقیقات نشان می‌دهد که در میان نوابغ، اختلالات روانی بیشتر از دیگران است ولی پژوهش‌های دیگری مانند تحقیقات «ترمن»، مدعی است که افراد پر هوش، در سازگاری عاطفی نیز بر دیگران برتری دارند. ممکن است کودکان پر استعداد از لحاظ عاطفی، از دیگر اطفال سالمتر باشند ولی هنگامی که به سن بلوغ می‌رسند به خصوص در بزرگسالی، تقاضای اجتماع از آنان زیاد و مسئولیتهای فردی و اجتماعی آنان بسیار سنگین می‌شود و مسلماً تواناترین افراد تیز رو در مقابل فشارهای مداوم از پا در می‌آیند. شاید بدین جهت باشد که افراد بسیار باهوش، گاهی دچار اختلالات روانی می‌شوند افراد باهوشی که بهره هوشی آنان، خیلی بیشتر از حد متوسط نیست مانند اشخاص معمولی با محیط سازگارند ولی کسانی که بهره هوشی آنان بسیار زیاد است یعنی در دست نوابغ قرار می‌گیرند

*** اولیای کودکان عقب افتاده، باید محدودیتهای ذهنی آنها را قبول کرده و مطابق گنجایش محدود مغزشان از آنان توقع داشته باشند.**

* روان‌درمانی، تغییری در میزان هوش کودک نخواهد داد بلکه منجر به کاهش آن دسته از هیجان‌ات و ناراحتی‌های روانی می‌شود که از سازگاری کودک در محیط خانواده و اجتماع جلوگیری می‌کند.

بسیار ابتدائی است و اغلب نارسایی جسمانی نیز دارند. سن عقلی افراد دارای ضریب هوشی ۴۰-۲۰ میان ۶-۳ سالگی است. آنها فقط قادر به انجام وظایف ساده بوده و با آموزش فراوان، ممکن است از عهده برخی از مشکلات زندگی برآیند. رشد روانی آنها، بندرت از ۱۲ سالگی تجاوز می‌کند. آنها، قادر به خواندن و نوشتن چند لغت ساده خواهند بود و در موارد بسیار استثنائی، ممکن است بتوانند جملات معدودی را بنویسند و یا بخوانند.

افراد دارای عقب‌افتادگی خفیف، ضریب هوشی متناسب با سن ۱۰-۶ سالگی دارند. تعداد این افراد، بیشتر از دو گروه قبل است و پیش‌آگاهی در مورد این افراد دشوارتر است. زیرا عده‌ای از آنها، قادر به تطبیق با محیط بوده، می‌توانند مستقلاً، زندگی خود را ادامه دهند. عده‌ای از این افراد، قادر به تطبیق با محیط نبوده و نیاز به محافظت دارند آنها آموزش‌پذیر هستند و در صورت ارائه آموزش به آنان، فراگیری نسبی دارند. اولیای کودکان عقب‌افتاده، باید محدودیت‌های ذهنی آنها را قبول نموده و مطابق گنجایش مغزی محدود آنها، از آنان توقع داشته باشند.

اگر چنین کودکانی، احساس اعتماد به نفس داشته و اولیای او پشتیبان خود بدانند و احساس کنند که آنان، انتظار بی اندازه از وی ندارند قادر به سازگاری با محیط خود خواهند بود «پذیرش این حقیقت که کودکان عقب‌افتاده از لحاظ پیشرفت فکری و اجتماعی محدودند، کلید سلامت روانی آنها می‌باشد.»

افراد عقب‌مانده، بیشتر از اشخاص معمولی دچار اختلالات عاطفی می‌شوند. این اختلالات، گاهی خفیف و زودگذر بوده و زمانی نیز شده و مزمن خواهد شد.

اگر چه درمان افراد عقب‌افتاده دشوار است ولی غیرممکن نیست. معمولاً درمان اصولی این افراد، باید از محیط زندگی آنان شروع شود و مخصوصاً، تغییر در طرز فکر افراد خانواده این بیماران و تعدیل توقعات آنها از افراد عقب‌افتاده، کمک فراوانی به سازگاری آنها خواهد نمود.

کاردرمانی^۱ در بسیاری از موارد، برای این افراد مفید خواهد بود. روان‌درمانی گروهی^۲ نیز در حل مشکلات عاطفی این گونه افراد سودمند است. البته روان‌درمانی، تغییری در میزان هوش کودک نخواهد داد بلکه فایده آن در کاستن هیجان‌ات و ناراحتی‌های روانی است که از سازگاری کودک در محیط خانواده و اجتماع جلوگیری می‌کند.

زیرنویس‌ها

- 1— Intelligence Quotient
- 2— Creative
- 3— Genius
- 4— L.M. Terzian and others
- 5— Genetic Studies of Genius
- 6— Mild Mental Retardation
- 7— Severe Mental Retardation
- 8— Profound Mental Retardation
- 9— Occupational Therapy
- 10— Group Therapy